لودویک زامنهوف

از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

دکتر **لودویک لازاروس زامنهوف** (به لاتین:Ludovicus Lazarus (Lejzer) Zamenhof؛ به لهستانی: Ludwik Łazarz Zamenhof) (زادهٔ ۱۵ دسامبر ۱۸۵۹ در بیاویستوک، لهستان فعلی - درگذشتهٔ ۱۴ آوریل ۱۹۱۷ در ورشو) آفرینندهٔ زبان بین‌المللی اسپرانتو در سال ۱۸۸۷ است. این زبان متأثر از زبان عبری با گویش ییدیش است. یونسکو سال ۱۹۸۶ را، به پاس خدمات زامنهوف به بشریت و به خاطر ابداع زبان اسپرانتو، سال «زامنهوف» اعلام کرد.

روز اسپرانتو، که مهم‌ترین روز در تقویم بزرگداشت‌های زبان اسپرنتو است، و تحت نام‌های دیگری مانند روز زامنهوف، روز جهانی کتاب اسپرانتو، روز ادبیات اسپرانتو و روز بین‌المللی فرهنگ اسپرانتو نیز به آن اشاره می‌شود، درواقع هر ساله در روز ۱۵ دسامبر، یعنی روز تولد دکتر زامنهوف، در سراسر جهان جشن گرفته می‌شود.

لودویک لازاروس زامنهوف



زادروز	۱۵ دسامبر ۱۸۵۹ بیاویستوک، امپراتوری روسیه (لهستان امروزی)
درگذشت	۱۴ آوریل ۱۹۱۷ ورشو، لهستان
ملیت	لهستانی
تبار	ییدی (ییدیش)
تابعیت	امپراتوری روسیه
شناخته‌شده برای	ابداع زبان اسپرانتو
خویشاوندان	روزالیا زامنهوف، کلارا زامنهوف، دکتر لوئی-کریستف زالنسکی-زامنهوف، لیدیا زامنهوف
امضا	

محتویات

مقدمه

دکتر لودویک لازاروس زامنهوف (۱۸۵۹–۱۹۱۷)، بدون شک یکی از نوابغ عالم به‌شمار می‌آید. تنها کسی که زبان ابداعیِ او، پس از گذشت بیش از یک قرن، همچنان زنده و پویا مانده‌است و در سرتاسر جهان نهادها، گروه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، سایت‌های اینترنتی و فرستنده‌های رادیوئیِ فراوانی درگیر استفاده و توسعه دادن هرچه بیشتر آن هستند. در حالیکه بسیاری از زبان‌های ملیِ جهان با وجود سابقهٔ چند هزار سالهٔ خود هنوز موفق به ارائهٔ نویسنده‌ای نشده‌اند که نامزد جایزهٔ ادبیِ نوبل گردد، زبان اسپرانتو موفق به کسب چنین افتخار بزرگی شده‌است. در سال ۱۹۹۹، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵ میلادی ویلیام اُلد، نویسندهٔ توانای اسکاتلندی به پاس تألیف بیش از پنجاه کتاب به زبان عالمگیری که دکتر زامنهوف خالق آن بود، کاندیدای دریافت جایزهٔ ادبیِ نوبل گردید. از زمان انتشار زبان اسپرانتو، یعنی سال ۱۸۸۷ تا بوقوع پیوستنِ این واقعهٔ ادبیِ بزرگ و بی‌نظیر در جهان، تنها ۱۱۲ سال گذشته بود! این امر خود به‌تنهایی گویای نبوغ بسیار زیاد دکتر زامنهوف نیز می‌باشد، چرا که زبان‌های ابداعیِ‌فراوانی، چه قبل از پیدائیِ‌اسپرانتو، و چه پس از آن وجود داشته‌است، که حتی نام اکثریت قریب به‌اتفاق آن‌ها را نیز کسی به یاد ندارد.

همان‌طور که در مطالب زیر خواهیم دید، علل موفقیت دکتر زامنهوف و زبانش، تنها طراحیِ دقیق و متفکرانه اسپرانتو نبوده‌است، بلکه دوراندیشی‌ها و از خود گذشتگی‌های زامنهوف نیز در این باره، نقشی کلیدی بر عهده داشته‌است.

لایب‌نیتز، فیلسوف بزرگ آلمانی، سال‌ها پیش از پیدایش زبان اسپرانتو و تولد دکتر زامنهوف، در سال ۱۷۶۸ در مورد عظمت چنین کار سترگی، یعنی طراحیِ زبان جهانی، و مبدعِ آن، چنین پیشگویی کرده بود:

> من اطمینان دارم که هیچ اختراع دیگری به اهمیتِ ابداع زبان جهانی نیست و هیچ نوآوریِ دیگری موفق نخواهد شد که نام مبدع خود را همانند نام آفرینندهٔ زبان جهانی، جاودانه سازد.[1]

در واقع نیز، این پیشگوئیِ پُرحکمتِ لایب‌نیتز کاملاً درست از آب درآمد. چراکه به گواه تعداد بسیار زیادی از فرهیختگان، نویسنده‌ها و مورخین، عظمت والای دکتر زامنهوف غیرقابل انکار است. تاکنون نویسندگان بزرگی دست به نگارش در مورد زندگیِ دکتر زامنهوف و موفق‌ترین ابداع او، زبان اسپرانتو، زده‌اند که نوشتهٔ زیر نیز، بر اساس تألیفات چند تن از ایشان تهیه شده‌است.[2]

پیدایشِ انگیزه از دوران کودکی و نوجوانی

لودویک لازاروس زامنهوف در ۱۵ دسامبر سال ۱۸۵۹ در شهر بیالیستوکِ (Bialistoko/Bialystok) لهستان چشم به‌دنیا گشود. وی نخستین فرزند مارک و روزالیا زامنهوف بود که تا سال ۱۸۷۹ صاحب ۸ فرزند دیگر نیز شدند: چهار پسر دیگر و چهار دختر که بزرگترین آن‌ها، سارا، در سن ده‌سالگی، در سال ۱۸۷۰ از دنیا رفت.

لودویک هنوز سیزده سال بیش نداشت که در میدان بزرگ شهرش، شاهد مشکلات ناشی از اختلاف زبان‌ها و عوارض ناخواستهٔ آن شده بود. سکنهٔ این شهر دارای چهار زبان مختلف بودند: لهستانی، آلمانی، عبری و روسی. وی از همان زمان به فکر زبانی مشترک برای کل بشریت افتاد. از آن‌جا که در آن دوران، لهستان تحت سلطهٔ روسیهٔ تزاری قرار داشت، روس‌ها از آموزش زبان لهستانی در مدارس جلوگیری می‌کردند. در سنین کودکی زامنهوف بود که انقلاب مهم لهستان (۱۸۶۵–۱۸۶۳) توسط قوای روسیه به طرز ظالمانه‌ای سرکوب شده بود.

نمایشنامه‌ای که لودویک در سنِ ده‌سالگی نوشته‌است به‌خوبی نشان‌گر تأثیر عمیقی است که او از محیط خود، شهر چهارزبانهٔ بیالیستوک، و داستانی که در تورات آمده، پذیرفته‌است. بنابر داستان بُرجِ بابِل، «بر روی تمامیِ زمین، یک زبان و یک طریقهٔ صحبت کردن وجود داشت» و زمانی که گروهی خواستند برجی مرتفع بنا نهند که «بلندای آن به آسمان برسد» برای جلوگیریِ از این کار، در زبان ایشان اختلالی ایجاد گردید و چون دیگر قادر به ارتباط برقرار ساختن با یک‌دیگر نبودند، ساختن برج بابل نیز متوقف گشت. در حال حاضر نیز اصطلاح «بُرج بابِل» برای جایی به‌کار می‌رود که به‌خاطر اختلاف زبان‌ها، ایجاد ارتباط با اِشکال روبرو است. لودویک در نمایشنامهٔ تراژیک خود که بر اساس داستان بُرج بابل و در پنج پرده نگاشته‌است، محل وقوع داستانش را شهر بیالیستوک انتخاب می‌کند!

برادر لودویک، لِئون در بارهٔ او در کتاب خود، به‌نامِ «(فرازهایی) از زندگی‌نامهٔ ل. زامنهوف» می‌نویسد:

> درطول سال‌های دبیرستان به مسائل اجتماعی علاقه‌مند گردید. از اوان جوانی در رؤیای حل این‌گونه مشکلات بود ولی مسئله‌ای که بیش از هر مشکل دیگری توجهِ او را به خود جلب می‌کرد، یافتن راه‌حلی برای مشکل روابط متقابل بین ملیت‌های مختلف بود. همین مسئله بود که او را به سوی آفرینش زبانی بی‌طرف و بین‌المللی ترغیب کرد.[3]

لودویک سیزده‌ساله بود که خانواده‌اش به شهر ورشو نقل مکان کردند. در ورشو بود که وی تفکر در بارهٔ اینکه کدام زبان می‌تواند به‌عنوان زبان مشترک تمامیِ انسان‌ها مورد استفاده قرار بگیرد، را شروع کرد. وی ابتدا به زبان‌های یونانی و لاتین علاقه‌مند شد، اما در عمل، دریافت که فراگیریِ این زبان‌ها بسیار مشکل است. از طرف دیگر این موضوع نیز برای وی مشهود بود که هیچ ملتی حاضر به پذیرفتن زبان ملتی دیگر، به عنوان زبان مشترک جهانی، نخواهد شد؛ بنابراین به فکر ایجاد یک زبان فراساخته افتاد.

نقش پدر و مادر و محیطِ زندگی

سه عنصر اصلیِ شکل‌دهنده به نبوغ زامنهوف عبارت‌است از: مغز متفکر پدرش، مارک زامنهوف، قلب رئوف مادرش، روزالیا زامنهوف، و تأثیرات شهری که در آن زندگی می‌کرد (بیالیستوک) و باعث انگیزه بخشیدن به کار و ایدهٔ او در مورد حل مشکل زبان گشت. پدر لودویک مردی خردمند و سخت‌گیر بود که در مورد رؤیاپروری، شکاک ولی در زمینهٔ کار و کوشش، بسیار پی‌گیر و فعال بود. مادر لودویک از طبیعتی فرشته سان و مهربان برخوردار بود. او بسیار خوش‌قلب، بااحساس و از هرجهت متواضع و فروتن بود و وجود خود را، از صمیم قلب، وقف فرزندان و انجام امور منزل کرده بود. وی هرچند به درایت و عدالت همسرش اعتقاد داشت، ولی در مورد تنبیه فرزندان، سعی در تلطیف داوری‌های او می‌کرد. البته این‌گونه تنبیه‌ها هیچ‌گاه متوجه لودویک، فرزند ارشد خانواده نبود، چرا که همهٔ اهل خانواده، از جمله پدر، احترام ویژه‌ای برای او قائل بودند به گونه‌ای که انگار شخصی بزرگ و بالغ است. لودویک پسری خردمند، فکور، اهل مطالعه و تحقیق، آرام و کمی هم لجوج بود اما، همواره سعی‌اش در این بود که باعث آزار کسی نگردد.

لودویک که از مادرش خوش‌قلبی و بااحساس بودن را به ارث بُرده بود، او را به سانِ فرشته‌ای الهی مورد ستایش قرار می‌داد. در طول مریضی‌های مادرش، که کم هم اتفاق نمی‌افتاد، با مهربانیِ تمام از او پرستاری می‌کرد، و خواسته‌های مادرش را، قبل از آن‌که او مجال بیان‌اش را بیابد، انجام می‌داد. عشق فراوان و متقابل بین مادر و فرزند در مورد بسیاری از نوابغ دنیا مشاهده می‌شود، به‌عنوان مثال، الکساندر پوپ (۱۷۴۴–۱۶۸۸)، شاعر برجستهٔ انگلیسی، آلفرد دو موسه (۱۸۵۷–۱۸۱۰)، شاعر، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس مشهور فرانسه و آلفونس دو لامارتین (۱۸۶۹–۱۷۹۰)، شاعر بزرگ فرانسوی، مادر خود را در حد پرستش دوست داشتند و در وجود خود، دِینِ فراوانی نسبت به ایشان احساس می‌کردند. در مورد لودویک زامنهوف نیز همین‌طور بود. این، شخصِ روزالیا، مادر او، بود که سبب ایدئالیست (آرمانگرا) شدن او گشت و انسان‌دوستی را از اصول اولیه در زندگانیِ او قرار داد. مادری که با اعتماد و اعتقاد صددرصد به او و توانائی‌های او، باعث پیدائیِ نیرو و اعتماد به نفس در او گشت. این باور و ایمانِ مادر او بود که همهٔ انسان‌ها برادر و خواهر یکدیگرند و در پیشگاه پروردگار یکسان هستند، که به زامنهوف نیز منتقل گردید و انگیزه‌ای شد تا در راه تعالی هرچه بیشتر نوع بشر بکوشد.

پدر لودویک مردی بسیار منطقی و فهیم بود و همیشه سعی داشت تا او را از دنیای رؤیاها و آمال و آرمان‌هایش به جهان واقعی و موجود باز فراخواند. البته محیط زندگی لودویک جوان نیز، شهر بیالیستوک، به‌خوبیِ تمام، واقعیت‌های تلخ و ناخوشایند را فراروی او قرار می‌داد: درگیری‌های کوچک و بزرگ بین اقوام مختلفِ ساکن در شهر، باعث این آگاهیِ – شاید ناخودآگاه –شده بود که در این شهر، فقط لهستانی‌ها، روس‌ها، یهودی‌ها و آلمانی‌ها زندگی می‌کنند، نه انسان‌ها!

در مدرسه، لودویک استعداد و ذوق خارق‌العاده‌ای از خود نشان داد به‌خصوص در زمینهٔ انشاء و نگارش. همیشه مورد تحسین معلمین‌اش بود. دوستانش او را «بارون» (نجیب‌زاده) می‌نامیدند، چرا که وضع برخورد او را، آرام و با وقار، و منش او را بسیار مؤدبانه می‌یافتند. با وجود این، او، چه در مدرسه و چه در منزل، هیچ‌گاه خود را به‌عنوان فردی برتر یا شخصی بیش از حد جدی، نشان نمی‌داد. وی هرچند دارای جُثه‌ای نحیف بود و کلاً از نظر بدنی، فردی ضعیف محسوب می‌شد، اما از شادمانی و نشاط ویژه‌ای برخوردار بود و موتور اصلی در ترتیب دادن جشن‌ها و گُلگشت‌ها به‌حساب می‌آمد. به‌همین سبب مورد توجه و علاقهٔ ویژهٔ همکلاسی‌ها و برادران و خواهران خود بود.

شروع آفرینش زبان بین‌المللی

در شانزده‌سالگی، هنگامی که لودویک شروع به فراگیریِ زبان انگلیسی کرد، متوجه شد که دستور زبان انگلیسی از بسیاری جهات نسبت به زبان‌های روسی، فرانسوی، آلمانی یا لهستانی، تا حدود قابل توجهی آسان‌تر است؛ بنابراین، او به این نتیجه رسید که ساختن زبانی که دارای دستور زبانی حتی به‌مراتب آسان‌تر از زبان انگلیسی باشد، نیز می‌تواند ممکن شود. او هم‌چنین به این موضوع پی برد که واژگان چنین زبانی را می‌توان از کلمات مشترک در بین زبان‌های گوناگون اتخاذ کرد. لودویک شروع به ساختن زبان ابداعی‌اش کرد و دریافت که با بهره‌گیری از وندها (پیشوندها و پسوندها) می‌توان تعداد واژه‌هایی را که باید به حافظه سپرده شود، به‌اندازهٔ قابل توجهی کاهش داد.



پخش رسانه
فیلمی کوتاه از سخنرانی پروفسور زامنهوف در کنگرهٔ جهانیِ اسپرانتو در بارسلون، ۱۹۰۹

در نوزده‌سالگی، شکل اولیهٔ زبان لودویک آماده شده بود. او نام آن را Lingwe Uniwersala (به‌معنی «زبان جهانی») گذاشته بود. او تولد این زبان جدید را در خانهٔ پدری همراه با رفقای دبیرستانی‌اش جشن گرفت. در این جشن، این شعر نیز که به زبان جدید سروده شده بود و به‌وضوح انگیزهٔ زامنهوف را برای خلق زبان بین‌المللی نشان می‌دهد، خوانده شد:

Malamikete de las nacjes
Kado, kado, jam temp' esta!
La tot' homoze in familje
Konunigare so deba.

خصومتِ بینِ ملت‌ها
هنگام آن است که فروریزد، فروریزد!
کلّ بشریت به سوی خانواده‌ای یگانه
باید خود را وحدت بخشد.

تحصیلات در مسکو

یک سال پس از این واقعه، لودویکِ جوان برای تحصیل در رشتهٔ طب، راهیِ مسکو شد. پدرش که فکر می‌کرد پرداختن به زبان بین‌المللی، وقتی برای تحصیلِ جدیِ لودویک باقی نخواهد گذاشت، از او قول گرفت که کار بر روی زبان‌اش را به‌طور موقت، تا پس از اتمام دانشگاه، قطع کند. دست‌نویس‌های «زبان جهانی» نیز تا بازگشت لودویک از مسکو، تحویل پدر شد. منتها لودویک مجبور شد دو سال بعد، یعنی قبل از اتمام دانشکده، و پیش از موعد، به خانه بازگردد. بازگشت او از طرفی به‌دلیل عدم توانائیِ مالیِ کافیِ پدرش بود که حال باید خرج تحصیل چندین برادر و خواهر دیگر لودویک را هم تقبل می‌کرد و از طرف دیگر، در مسکو هم لودویک موفق به کسب درآمدی که پاسخ‌گوی احتیاجات‌اش باشد، نشده بود.

بازگشت به لهستان

پس از رجعت به خانه، لودویک دریافت که پدرش در غیاب او تمامیِ دست‌نوشته‌های او را در مورد «زبان جهانی» به آتش کشیده و از بین برده‌است. اما، پایداری و حافظهٔ لودویک، و کسب اجازه از پدر درمورد کار مجدد بر روی زبان‌اش، باعث شد که وی به‌زودی دوباره مشغول پروژهٔ زبان بین‌المللی اش گردد. این‌بار، قرار شد که تا قبل از اتمام تحصیلات، در مورد زبانِ جدید با کسی صحبت نکند و آن را منتشر نیز نسازد. حال، نام زبان او به Lingvo Universala تغییر شکل داده بود، چرا که وی حرف W را از زبانش حذف کرده بود و تغییرات مهمی را نیز در آن ایجاد کرده بود. به‌این ترتیب وی در سال‌هایی که مشغول به ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ پزشکی در ورشو بود، بر روی زبان بین‌المللی اش نیز کار می‌کرد، به‌طوری‌که این زبان قبل از اتمام دانشکده، شکل تقریبیِ زبان اسپرانتوی کنونی را به‌خود گرفته بود.

کار بی‌وقفه برای بهبود زبان

از این تاریخ به بعد، زامنهوف به‌مدت شش سال، هرروز برای بهبود بخشیدن و آزمایش زبان‌اش در عمل، کار کرد. از جمله، دست به ترجمهٔ آثار نویسندگان معروف کشورهای گوناگون زد و آثاری را نیز مستقیماً و به‌صورت اصیل به زبان جدید نگاشت. او مطالب نوشته شده را با صدای بلند برای خود می‌خواند تا ببیند که در عمل چگونه به‌نظر می‌آید. بسیاری از اَشکالی که در تئوری به‌نظرش خوب آمده‌بود، در عمل ثابت شد که نامناسب است. در کاربردِ عملی، بعضی از واژه‌ها، ثقیل و برخی ناخوش آهنگ از آب درمی‌آمد. لودویک که با موسیقی و شعر آشنایی داشت و پیانو نیز می‌نواخت، گوش حساسی برای تشخیص این‌گونه ویژگی‌های موسیقایی و آواشناسیِ زبان‌اش داشت:

> مجبور بودم بسیاری از واژگان را کوتاه کنم، جایگزین کنم، بهبود بخشم یا حتی از اساس تغییر دهم... برخی از اَشکالی که به‌نظرم باعث غنای زبان می‌گشت، در عمل معلوم شد که مواردی غیرضروری و اضافی است، به‌عنوان مثال، به‌همین ترتیب، چند پسوند را از زبان حذف کردم.[۴]

خود زامنهوف در مورد این مدت شش‌ساله چنین می‌نویسد:

> هرچند در سال ۱۸۷۸ به‌نظرم رسیده بود که دیگر زبان‌ام کاملاً آماده است، به‌مدت شش سال دیگر برای تکمیل و بهبود این زبان کار کردم.[۵]

این پایداری و کوشش مداوم، کمک شایان توجهی به نحوهٔ پیشرفت کار و موفقیتِ نهائیِ زامنهوف کرد. او مانند مارتین شله‌یر، مؤلف زبان ولاپوک، با عجله و شتاب کار نکرد. شله‌یر طرح کلیِ زبان‌اش را در طول یک شب‌بیداری، و آماده‌سازیِ آن را در عرض چندماه بانجام رسانده‌بود![۶] در عرصهٔ آفرینش زبان‌های ابداعی، تنها دو نفر دیگر را می‌توان نام بُرد که مانند زامنهوف با صبر و پشتکار و در طول مدتی مدید، برای تهیهٔ زبان خود تلاش به‌عمل آورده‌اند. اول سودر (Jean-FranÇois Sudre),[۷] مؤلف زبان موسیقائیِ سُل رِ سُل است که از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۶۲ به‌طور خستگی‌ناپذیری بر روی پروژه‌اش کار کرد و سپس لِته‌لی‌یر (LETELLIER, C.L.A) است که در بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۸۶ چهار مجلد قطور در بارهٔ زبان‌اش تألیف کرد.[۸]

پایان تحصیلات

در ژانویهٔ سال ۱۸۸۵ لودویک دانشکده را بپایان رساند و به شهر کوچک وِی‌سِه‌یِه (Vejseje)، که فانی (Fani) بزرگ‌ترین خواهرش به‌همراه شوهر داروخانه‌دار و مریض‌اش زندگی می‌کرد، رفت و در همان‌جا بود که جزوهٔ زبان اسپرانتو آمادهٔ چاپ گردید، ولی تا دو سال بعد، لودویک موفق به یافتن ناشری که حاضر شود روی کتاب او سرمایه‌گذاری کند، نشد. حرفهٔ پزشکی در این شهر کوچک، درآمدِ چندانی برای او نداشت، چرا که اکثر ساکنانِ این شهر کوچک را زارعانی تشکیل می‌دادند که از بضاعت مالیِ خوبی برخوردار نبودند. در همین‌جا بود که زامنهوف دریافت که تاب تحمل دیدن مریض‌هایی را که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند، ندارد، و از این رو تصمیم گرفت به تحصیل در رشتهٔ چشم‌پزشکی بپردازد؛ بنابراین در ماه مِی سال ۱۸۸۵ نزد خانواده‌اش در ورشو بازگشت و تا ماه نوامبر به تحصیل در این رشته پرداخت. سپس برای کار در رشتهٔ چشم‌پزشکی به شهر پلوک (Plock) رهسپار شد ولی در آنجا نیز، درآمدی کافی برای او وجود نداشت و بدین سبب در ماه مِی سال ۱۸۸۶ راهیِ وین شد تا تحصیلاتش را در رشتهٔ چشم‌پزشکی به اتمام برساند. در نوامبر همان سال به ورشو بازگشت و یک مطب چشم‌پزشکی در همان خیابانی که خانواده‌اش سکونت داشتند، افتتاح کرد.

در سال ۱۸۸۶ با همسر آینده‌اش، کلارا زیلبرنیک (Klara Zilbernik) آشنا شد. پس از نامزدیِ ایشان، پدر کلارا، الکساندر زیلبرنیک، که مانند پدر زامنهوف دارای ۹ فرزند بود، هزینهٔ چاپ نخستین جزوهٔ معرفیِ زبان اسپرانتو را تحت نامِ کتابِ اول (Unua Libro) که به زبان روسی نگاشته شده بود تقبل کرد، و به این ترتیب زبان اسپرانتو برای اولین بار در سال ۱۸۸۷ منتشر گشت. به‌عبارت دیگر، کلارا، همسر زامنهوف، کل جهیزیه‌اش را با دست و دلبازی تمام برای انتشار کتابِ اول اسپرانتو بخشید.

شخصیت زامنهوف

برای درک صحیح شخصیت زامنهوف، باید دو ویژگیِ کاملاً متضاد را در هویت او تشخیص داد، دو خصوصیتی که در وجود او همیشه با یک‌دیگر در خصومت بوده‌است. از یک سو، ایدئالیسم یا آرمان‌طلبی فوق‌العاده و اعتقاد عمیق به نیکو بودن سرشت آدمیان، همواره وی را به سوی انجام کارهای خیر و نیک برای بشریت سوق می‌داد و از سویی دیگر، عقلی محض، و منطقی غیرقابل تزلزل، همیشه رفتارهای او را تحت کنترل خود نگاه می‌داشت؛ به‌ترتیبی که در تمامیِ طول زندگی‌اش، نمی‌توان هیچ‌گونه اقدام یا رفتاری را یافت که به‌درستی سبک و سنگین نشده باشد و از غربالِ تجزیه و تحلیلی خردمندانه رد نشده باشد؛ هم‌چنین است در بارهٔ تک‌تکِ کلماتی که در کل مجموعه آثار بسیار مفصل‌اش به‌کار رفته‌است. تنها، انسانی از پس هماهنگ ساختن چنین ویژگی‌های متضادی برمی‌آید که از تعالیِ روحی و اخلاقیِ عظیمی برخوردار باشد؛ در غیر این صورت، حتماً در زیر فشارهای حاصله از آن، متلاشی می‌گردد.

به‌عنوان یک آرمانگرا، زامنهوف از دوران جوانی و حتی نوجوانی از نزاع بینِ مردمان متعلق به ملل مختلف، متأثر شده بود و به این نتیجه رسیده بود که یکی از بزرگ‌ترین علل این‌گونه درگیری‌ها، عدم وجود زبانی مشترک در بین انسان‌ها است.

زامنهوف در عینِ ایدئالیست بودن، شخصی واقع‌گرا بود که هیچگاه تسلیم غرایز و هیجانات روحیِ خود نمی‌شد، و در نهایت، تنها از عقل و منطق خویش پیروی می‌کرد. همان‌طور که اشاره شد، وی علی‌رغم شور و اشتیاقِ فوق‌العاده‌ای که برای ارائه راه‌حلی برای از بین بردن مشکل زبان بین انسان‌ها در خود احساس می‌کرد، انتشار اسپرانتو را نُه سالِ تمام به تعویق انداخت تا بتواند در منتهای بردباری و تلاش مداوم، اَشکالِ گوناگونِ اسپرانتو را امتحان کند و به تصحیح هر چه بیشتر آن بپردازد و حتی اساس آن را نیز زیر و رو کند تا موفق گردد به شکل قطعی و مطمئِنّ دست یابد. بعدها نیز، همین عقل و درایت زامنهوف بود که اسپرانتو را بارها از خطر نابودیِ‌حتمی توسط افراد متعصب، نجات بخشید. حتی تمجیدهای در حد پرستش اسپرانتودانان نخستین از وی، نتوانست کوچک‌ترین خدشه‌ای به منطق و خردمندانه عمل کردن او وارد کند. زامنهوف خیلی زود و در اوان انتشار زبان اسپرانتو به این تشخیصِ مهم و کلیدی رسید که زبان و سرنوشت آن نمی‌تواند تنها وابسته به یک نفر – حتی آفرینندهٔ آن – باشد، بلکه وابسته به تمامیِ استفاده‌کنندگان آن است. به‌همین علت، علی‌رغم همهٔ مخالفت‌ها، در اولین فرصت ممکن، سعی بر غیرِ شخصی کردن زبان‌اش کرد: با دست و دل بازیِ تمام و با گذشت فراوان، همه و هرگونه حقی را در مورد زبان‌اش از خود سلب کرد و آن را به کلِ بشریت تقدیم کرد. او قانون‌گذار بودن در مورد زبان، و رهبریِ نحوهٔ پیشبرد آن را رد کرد. زامنهوف با روحی بزرگ و روحیه‌ای

دموکرات، خواستار تشکیلِ کمیتهٔ زبان (که بعدها به آکادمیِ اسپرانتو تبدیل گشت)، شد تا نهادی باشد برای نظارت بر تکاملِ طبیعیِ زبان و تصمیمات آن برای همه لازم‌الاجرا گردد. وی هم‌چنین، با آگاهی داشتن از این امر که حفظ اساس و یگانگیِ اسپرانتو، شرطی لازم برای بقای آن است، اقدام به تهیه و انتشار بنیاد اسپرانتو کرد، اما، در عین حال، جلوی رشد زبان را نیز، سد نکرد و راه را برای تکامل و توسعهٔ آن بازگذارد، از جمله به‌یاریِ رسمیت بخشیدن به نوآوری‌ها در کنار اَشکال موجود در زبان، و بهره‌گیریِ شخصی از آن در مقیاسی نسبتاً بزرگ.

دیگر از دریافت‌های صحیح و سریع زامنهوف این نکتهٔ بسیار با اهمیت بود که زبان تنها یک وسیله یا ابزار ارتباطی بین انسان‌ها است و نباید با مرام یا مسلکی خاص پیوند یابد (بی‌طرفیِ سیاسی، مذهبی، نژادی و ملیتیِ اسپرانتو). به‌همین سبب، شخصِ زامنهوف بیانیهٔ ۱۹۰۵ را نگاشت و آن را در نخستین کنگرهٔ جهانیِ اسپرانتو (۱۹۰۵) به تصویب رساند که در واقع تا به امروز نیز بنیاد دوم اسپرانتو – و به‌عنوانِ اساسی مستحکم برای پیشبرد نهضت اسپرانتو در دنیا - محسوب می‌گردد. منشِ منطقیِ او، هنگامِ مبارزه در برابرِ اصلاح‌گران، حتی بیشتر نیز نمایان گشت. زامنهوف همیشه به کامل نبودن اسپرانتو اذعان داشت ولی به‌نظر او، اصلاحاتِ مداوم نیز می‌توانست باعثِ نابودیِ کلِ زبان گردد: طرح‌های اصلاحی به سلیقهٔ تک‌تکِ افراد بستگی پیدا می‌کرد و چنانچه اصلاحات شروع می‌شد، هیچ‌گاه امکانِ برآورده ساختنِ خواست‌های همگان میسر نمی‌گشت و بالاجبار می‌بایست به‌طور پیوسته به انجامِ اصلاحات، یکی پس از دیگری، تن داد.

مرگ زامنهوف

متأسفانه بروز جنگ جهانیِ اول در سال ۱۹۱۴ ضربهٔ بزرگی به پیشرفت زبان اسپرانتو در جهان و مبدع آن، دکتر زامنهوف، که اینک ۵۵ سال از سنش می‌گذشت، وارد ساخت. زامنهوف که تمامی جوانی و عمر خود را وقف پیشبرد ایده‌ای ساخته بود که بتواند به ایجاد دوستیِ بین ملل مختلف کمک کند، با برخاستن آتش جنگ، همهٔ امیدهای خود را به یکباره در معرض خطر جدی و نابودی دید. او که یک عمر تنها با گرمای اندیشهٔ پیشبرد زبانی مشترک، بی‌طرف و جهانی برای نزدیک ساختن انسان‌ها به یک‌دیگر، زیسته بود، حال در مقابل سرمای این جنگ خانمان برانداز، خود را شوکه شده و ضربه خورده احساس می‌کرد. با این وصف، با وجود ضعف و بیماری و اشغال کشورش توسط بیگانگان، تا لحظهٔ آخر در فکر جستن راهکارهایی برای از بین بردن دشمنیِ بین آحاد انسانی بود.

برای اطلاع از روزها و ساعاتِ واپسین زندگانیِ باارزشِ این نابغهٔ بزرگ و پرکار، گوش به قلمِ شیوای دکتر ادمون پریوا می‌سپاریم:

"در روزی بارانی، گرفته و سرد در سال ۱۹۱۷، اسپرانتودانان شهر ورشو تابوت زامنهوف را تا آرامگاه همراهی کردند ... در آن‌زمان، مرزهای کشور او به‌روی «جمعِ خانوادگیِ»[9] بزرگ که همه ساله نمایندگان آن در کنگره‌های جهانیِ اسپرانتو، او را مورد تحسین و تکریم خود قرار می‌دادند، بسته بود. تنها چند تن لهستانی، گرابووسکی[۱۰]، بِلمونت و نوبارت (کاپیتان آلمانی) این فرصت را یافتند تا به زامنهوف از طرف مردم تمامیِ کشورهای جهان که به او عشق می‌ورزیدند و به‌خاطر او در سراسر جهان گریستند، وداع گویند. از طرف حکومت، هیچ مقامی حضور نداشت. هیچ‌گونه بزرگ‌داشت رسمی‌ای صورت نپذیرفت. تنها انبوه مردم وجود داشت... همانند مراسم خاکسپاریِ تولستوی، که تنها اهالیِ روستاهای اطراف در آن شرکت داشتند، در مراسم تدفین زامنهوف نیز حضور تودهٔ مردم، برترین و مناسب‌ترین نمادِ ممکن بود. درواقع، فقط یک انسان ۵۷ساله از دنیا رفته بود، یک چشم‌پزشک فقیر. اما، شاهکار عظیم او برجای مانده بود. هم‌چنین یک منبع الهام‌بخشِ بزرگ نیز از روحی مطهر باقی‌مانده بود. این‌ها چیزهایی نبودند که بتوانند از دنیا بروند. حکومت‌ها از بین خواهند رفت، انسان‌های «بزرگِ» کوچکی که ایده‌های او را نادیده می‌انگاشتند، از میان خواهند رفت؛ ولی، بذرِ اندیشه‌ای که زامنهوف پراکند، برای ابد باقی خواهد ماند و در جای جایِ گیتی رشد و نمو خواهد کرد. تا دورانِ حاضر، ده‌ها هزار انسان از نام زامنهوف با قداست یاد کرده‌اند. کل بشریت نیز روزی او را به‌عنوان راهبری به‌سوی آشتی‌ای برادروار بازخواهد شناخت...

زامنهوف به‌وضوح ابعاد مادیِ موانع را می‌دید. به‌همین علت دست به ارائهٔ پیشنهادهایی عملی برای میسر ساختن عشق و دوستی در بین ابناء بشر زد؛ و باز به‌همین دلیل، زبانی را به انسان‌ها تقدیم کرد تا بین ایشان پیوندی مستحکم ایجاد کند، زبانی که ثمرهٔ نبوغی کامل و متعادل است. زامنهوف بر روی هزاران لب، وسیله‌ای نهاد، برای اتحادی برادرانه و موجب گشت تا هزاران زندگی، از شادی، معنا و ارزش برخوردار گردند. قصد او، موعظهٔ تنها نبود، بلکه در پی رساندنِ کمکِ واقعی در عمل نیز بود... او حکم طبیبی بزرگ را برای بشریت داشت. با عشق و مهربانی بر روی جسم بشریت خم گشت، کالبد بشریتی که بیمار و مسموم بود. او عللِ بیماری را تشخیص داد. احتیاجات آن را دریافت و در صدد پاسخگوئیِ به آن‌ها برآمد. نه تنها با حرف و کلام، بل با واقعیت‌هایی ملموس. نه تنها با توصیه‌هایی شفاهی، که با دارویی کارا نیز هم.

تا لحظات آخر، مغز او از تعادل کامل برخوردار بود و فقط این قلب او بود که با حرارت و تند می‌تپید. ذهنش هم‌چنان با درایتِ کامل و آرام بود. این آرامش را به‌خوبی می‌شد در وجود او احساس کرد. ساده، متفکر، حقیقت‌جو و متنفر از هرگونه لفاظی بود. چه‌کسی، حتی خجول‌ترینِ اسپرانتودانان نتوانسته‌است که با او در طول کنگره، هم‌صحبت شود؟ چه‌کسی پس از هم‌صحبت شدن با او، شیفتهٔ او نگشته‌است و از صمیم قلب برای او احترام قائل نشده‌است؟ حتی کسانی که در اقصا نقاط جهان، تنها از طریق مطالعهٔ آثار زامنهوف با او آشنا شده‌اند، به او بدیدهٔ یک استاد بلند مرتبه می‌نگرند. در روستاهای خُرد و دورافتاده، در شهرهای کوچک و دور از دسترس و در شهرهای بسیار بزرگ جهان، در زیر سقف خانه‌ها، تصویری از چهرهٔ او، بر روی دیوارها جای یافته و مورد عشق و محبت برادرانه و انسانیِ مردم قرار گرفته‌است ...

زامنهوف یک وظیفه برای ما به‌جا گذاشته‌است: شناساندن کاملِ پیشنهاد او به کل بشریت. (حال، در اتاق خالیِ او) قلم وی بر روی کاغذی سپید، خودنمایی می‌کند. قلمی که در راه نیل به خوبی و زیبایی نبردها کرده‌است؛ ولی هنوز مأموریت آن به پایان نرسیده‌است. چه‌کسی ادامه‌دهندهٔ این راه زامنهوف خواهد بود؟ چه کسی خواستهٔ او را تحقق خواهد بخشید؟ اکنون دیگر مرگ او را آزاد ساخته‌است. مرگ به اندیشه و ایدهٔ او بال و پری بخشیده‌است. وُ اکنون باید از مکانی به دیگر مکان به پرواز در آید،ُ.. جهانی نو باید بنا گردد. بشر هم‌چنان در آرزوی از میان برداشتن دیوارهاست."

جستارهای وابسته

- اسپرانتیست - کسی که به اسپرانتو سخن بگوید یا زبان اسپرانتو را به‌کار ببرد.
- زبان بین‌المللی
- زبان فراساخته
- ارزش آموزش مقدماتی اسپرانتو (نقش کمک‌آموزشی اسپرانتو برای تسهیل و تسریع فراگیری زبان‌های دیگر)
- برج بابل
- الفبای فونتیک
- ولاپوک یک زبان فراساختهٔ پیش از اسپرانتو
- لگلان یک زبان فراساختهٔ پس از اسپرانتو
- دستور زبان اسپرانتو
- ادبیات اسپرانتو
- هو میا کور - شعر کوتاهی از لودویک زامنهوف که آن را اولین نوشته ادبی زبان اسپرانتو می‌دانند.

پیوند به بیرون

- زامنهوف، مخترع زبان اسپرانتو
- لودویک لازارو زامنهوف
- بیوگرافی مصور لودویک زامنهوف
- سخنرانی لودویک زامنهوف پدر زبان اسپرانتو
- گزارش شبکه CNN در خصوص زبان بین‌المللی اسپرانتو
- مشاهیر جهان در خصوص اسپرانتو چه می‌گویند؟
- ویلیام الد. «پدیدهٔ اسپرانتو». آرویج، ۱۳۸۴.
- پیر ژانتون. «زبان جهانی اسپرانتو». عطایی، ۱۳۷۶.
- اطلاعات در کتابخانهٔ ملی فرانسه BNF

پانویس

۱. در مورد نظرات لایب‌نیتز در بارهٔ زبان جهانی و نقش بسیار مهمی که خود او در روند تکاملیِ زبان‌های ابداعی داشته‌است، می‌توانید پیوست‌های شمارهٔ ۱ و ۲ کتاب پدیدهٔ اسپرانتو را مطالعه کنید.

۲. تنها در کاتالوگِ کتاب‌های قابل ابتیاع از سرویس کتاب (Libro-servo) سازمان جهانیِ اسپرانتو (UEA)، در سال 2001 میلادی 24 کتاب در مورد زندگی‌نامهٔ دکتر زامنهوف به زبان‌های گوناگونی مثل اسپانیایی، انگلیسی، فرانسوی، اسپرانتو، … وجود داشته‌است: Esperanto-Katalogo 2001, Libroservo de UEA, Rotterdam: UEA, 2001, 192p. , p.137-8. در نگارش مطالب این نوشتار از منابع زیر استفاده شده‌است: THIEN, Henk. La Vivo de D-ro L.L. Zamenhof en Bildoj, Nederlando: 1984, 128 p. DREZEN, Ernest. Zamenhof, Francio: SAT, 1926; Osaka Pirato, 1970 (fotorepreso), 49p. متن کامل این کتاب از اینترنت نیز قابل پیاده‌سازی و مطالعه است. PRIVAT, Edmond. Vivo de Zamenhof, Orelia: The Esperanto Publ. Co. , 1977 (repr. 5a eld.), 133p. متن کامل کتاب فوق نیز که یکی از آثار کلاسیک ادبیات اسپرانتو به قلم شیوای دکتر پریوا، اهل سوئیس، محسوب می‌شود، از اینترنت، به‌صورت رایگان، قابل پیاده‌سازی و مطالعه است. FIGHIERA, Carlo Gian. Zamenhof kaj la Movado, Esperanto revuo, citita en: AULD, W. Paŝoj al Plena Posedo, (4a eld.) Bruxelles/Praha: Heroldo de Esperanto/Ĉeĥa Esperanto-Asocio, 1974, 240p. , p.90-96. (7a eld. : Pisa: Edistudio, 1999, 228p.) FORSTER, Peter G. The Esperanto Movement, The Hague/Paris/New York: Mouton Publishers, 1982, 414 p.

۳. Zamenhof, Leon. El Biografio de L. Zamenhof, citita en: DREZEN, Ernest. Zamenhof, Francio: SAT, 1926; Osaka: Pirato, 1970 (fotorepreso), 49p. , p.5-6.

۴. نقل از نامه‌ای از زامنهوف به نیکولای آ. بورُوکو (Nikolaj A. Borovko) که در کتاب زندگیِ زامنهوف نگاشتهٔ دکتر ادمون پریوا نیز آورده شده‌است. این نامهٔ تاریخی را زامنهوف در سال 1895 به زبان روسی نگاشته‌است. ترجمهٔ اسپرانتوی این نامه، توسط ولادیمیر

گارنِت (Vladimir Garnet)، در اینترنت نیز قابل دسترس است.

۵. نقل از نامه‌ای از زامنهوف به بورُوکو (Borovko) که در کتاب زامنهوف نگاشتهٔ درِزِن، ص. 30 نیز آمده‌است. به یادداشت پیشین نگاه کنید.

۶. KNIELE, R. Das erste Jahrzehnt des Weltsprachehe Volapük, Ueberlinger B. 1889, p.4, citita en DREZEN, Ernest. Zamenhof, Francio: SAT, 1926; Osaka: Pirato, 1970 (fotorepreso), 49p, p.30, citita el eLibro, aranĝita de Franko Luin, Svedio: Inko, dec. 2000: El elibrejo en interreto.

۷. SUDRE, J. Langue Musicale Universelle, Paris, 1866.

۸. LETELLIER, C.L.A. Course Complet de Langue Universelle, Caen, 1852-4, 4 Vol. : volume 1: Grammaire, 2nd edn 1861 (56+372 p.) volume 2: Radicaux (13+466 p.) volume 3: Applications aux sciences (515+ p.) volume 4: Applications aux lettres, (539+ p) 1855.

۹. اصطلاحی که در سرود اُمید، سرودهٔ زامنهوف به‌کاررفته و کنایه از اتحاد کل جامعهٔ بشری در خانواده‌ای واحد دارد. برای متن کامل سرود اسپرانتو و ترجمهٔ فارسیِ آن و هم‌چنین گلچینی کوچک از گلستان شعر اسپرانتو، پیوست شمارهٔ 11 کتابِ حاضر را مطالعه فرمایید.

۱۰. مهندس آنتونی گرابووسکی زبانشناس بزرگ و نابغه بود که علاوه بر سی زبان طبیعی، هم زبان ولاپوک و هم اسپرانتو را نیز به‌خوبی فراگرفته بود. وی هم با شله‌یر، مؤلف زبان ولاپوک، ملاقات کرده بود و هم اولین مکالمهٔ زبان اسپرانتو در جهان، بین او و زامنهوف اتفاق افتاده بود. وی از شعرا و نویسندگان بزرگ اسپرانتو نیز به‌شمار می‌رود. در ملاقات و مکالمهٔ او با شله‌یر معلوم شده بود که سازندهٔ ولاپوک بر زبان ابداعیِ خود تسلط کامل نداشته‌است: COURTINAT, L. Historio de Esperanto, 3 volumoj, Bellerive-sur-Allier: 1964-66, 1332 p. , p.36-9.

منابع

- پیر ژانتون. «زبان جهانی اسپرانتو». عطایی، ۱۳۷۶.
- مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا. «L. L. Zamenhof». در *دانشنامهٔ ویکی‌پدیای انگلیسی*، بازبینی‌شده در ۲۷ April ۲۰۱۱.
- ویکی‌پدیای زبان اسپرانتو با حدود۲۰۶۰۰۰ نوشتار
- کتاب «پدیده اسپرانتو» نوشتهٔ ویلیام الد، آرویج ۱۳۸۴



مجموعه‌ای از گفتاوردهای مربوط به ***لودویک زامنهوف*** در ویکی‌گفتاورد موجود است.